



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و هشتم  
 تاریخ: ۲۵ بهمن ۱۳۹۱  
 موضوع جزئی: اعتبار مروت در معنای عدالت - ادله عدم اعتبار  
 مصادف با: ۲ ربیع الثانی ۱۴۳۴  
 سال سوم  
 جلسه: ۷۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

دو دلیل از ادله عدم اعتبار مروت در عدالت ذکر شد و مشخص گردید این دو دلیل از اشکال و شبهه مصون می‌باشد.

### دلیل سوم:

به بعضی از روایات بر عدم اعتبار مروت در عدالت استناد شده که دو دسته می‌باشند؛ دسته اول روایاتی که به اطلاق آنها اخذ شده و دسته دوم بعضی دیگر از روایات که ظهور یا نص بر عدم اعتبار مروت می‌باشند.

**دسته اول:** به اطلاق دو روایت اخذ شده به این معنی که این دو عبارت از دو روایت به حسب ظاهر شامل فرض ارتکاب عمل منافی مروت و عدم ارتکاب آن می‌شود:

روایت اول: از این عبارت «و يعرف باجتناب الكبائر» که در صحیحہ عبدالله ابن ابی یغفور وارد شده؛ (اینکه این جمله بعضی المعرف است یا طریق علی العدالة است اینها بحث‌هایی است که ما در مورد آن نظرمان را اعلام کرده‌ایم). بهر حال طبق این بیان کسی که از کبائر اجتناب کند، عادل است و این مطلق است چه مرتکب خلاف مروت بشود و چه مرتکب خلاف مروت نشود قرینه‌ای هم بر خلاف آن در صحیحہ عبدالله ابن ابی یغفور وجود ندارد آن مواردی هم که به عنوان قرینه مطرح شد را پاسخ دادیم و معلوم شد که قرینیت ندارند. پس از این عبارت می‌توانیم استفاده کنیم که آنچه که برای تحقق عدالت لازم است خصوص اجتناب از کبیره است و دیگر اجتناب از عمل منافی مروت در عدالت شرط نیست.

روایت دوم: روایتی است که سابقاً هم نقل کردیم: «إذا كان أربعة من المسلمين ليس يعرفون بشهادة الزور اجيزت شهادتهم» گفتیم «لیس يعرفون بشهادة الزور» کنایه از مطلق کبائر است و گرنه خود شهادت الزور به عنوان یک کبیره خصوصیت ندارد همین که چهار نفر از مسلمین به عنوان مرتکب کبائر شناخته نشوند، این موجب قبول شهادت آنهاست این عبارت هم اطلاق دارد یعنی اعم از اینکه مرتکب منافی مروت باشند یا نباشند.

**اشکال:** ممکن است کسی به اطلاق این دو روایت بخواهد خدشه وارد کند، به این بیان که:

اطلاق این دو جمله قابل اخذ نیست چون شرط مهم اخذ به اطلاق این است که متکلم در مقام بیان باشد اگر متکلم از جهتی در مقام بیان نباشد، آنگاه نمی‌توان به اطلاق کلام او اخذ کرد. هم در عبارت اول از صحیحہ ابن ابی یغفور و هم در روایت دوم ما نمی‌توانیم احراز کنیم که متکلم در مقام بیان همه آنچه که در عدالت معتبر است، می‌باشد. بر این اساس به اطلاق این روایات نمی‌شود اخذ کرد؛ چون این دو روایت فقط از این حیث در مقام بیان هستند که نسبت به معاصی آنچه باید اجتناب شود،

گناهان کبیره می‌باشد. این دو روایت در مقام بیان این مطلب هستند که عدالت به اجتناب از کبائر محقق می‌شوند و در مقام بیان همه مقومات عدالت نیستند لذا ما نمی‌توانیم به اطلاق این دو روایت اخذ کنیم و بگوییم چون حرفی از مروت نزده پس نسبت به قید اجتناب از عمل منافی مروت اطلاق دارد این اشکالی است که ممکن است به اطلاق این دو روایت بشود.

**پاسخ:** اما این اشکال وارد نیست چون:

در روایت اول یعنی صحیحۃ ابن ابی یعفر قطعاً می‌شود ادعا کرد که امام در مقام بیان حقیقت و ماهیت عدالت است یعنی هرچه که برای تحقق عدالت لازم است، باید امام بیان کند. راوی که سؤال می‌کند: «بم تعرف عدالة المسلمین؟» گفتیم که این سؤال از حقیقت عدالت است وقتی سؤال از حقیقت یک چیزی می‌شود در پاسخ باید هر چیزی که قوام آن شیء به آن است بیان شود و بر همین اساس بعضی از بزرگان به این فقرات این روایت استدلال کرده‌اند برای اعتبار مروت اگرچه ما نپذیرفتیم اما همین که بعضی به جملات استناد کردند معلوم می‌شود امام در مقام بیان همه حقیقت عدالت است پس نسبت به روایت اول قطعاً این اشکال وارد نیست؛ چون امام در مقام بیان مقومات و ارکان عدالت است؛ وقتی در این مقام است و فقط می‌فرماید: «و يعرف باجتناب الكبائر» و دیگر سخن از اجتناب از منافیات مروت به میان نمی‌آورد این نشان می‌دهد غیر از اجتناب از کبائر امر دیگری در عدالت معتبر نیست.

اما در مورد روایت دوم هم با توجه به سؤالی که از امام شده و پاسخی که امام بیان کرده‌اند، معلوم می‌شود در این روایت هم به راحتی می‌توانیم احراز کنیم که امام در مقام بیان هر چیزی است که برای تحقق عدالت لازم است؛ چون قبول شهادت منوط به عدالت شاهد است (شاهد باید عادل باشد) حال عدالت او چگونه مشخص می‌شود؟ امام می‌فرماید: همین که «لیس یعرفون بشهادة الزور» این برای نفوذ شهادت کافی می‌باشد اگر مسئله مروت در تحقق عدالت دخیل بود حتماً باید امام اینجا به آن متعرض می‌شدند. پس اشکال عدم احراز در مقام بیان بودن به این دو روایت وارد نیست.

روایت سوم: روایت علاء ابن سیابة «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ شَهَادَةِ مَنْ يَلْعَبُ بِالْحَمَامِ قَالَ لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقِ الْحَدِيثِ.»<sup>۱</sup> راوی می‌گوید من از امام سؤال کردم که کسی که اهل بازی با کبوتر است، شهادت او قبول می‌شود یا خیر؟ امام فرمودند: اشکالی ندارد اگر معروف به فسق نباشد.

با عنایت به دو نکته دلالت این روایت هم بر عدم اعتبار مروت تمام است:

**اولاً:** کبوتر بازی قطعاً یک عمل منافی با مروت است؛ در همه اعصار این گونه است. عمل منافی مروت یعنی کاری که عرف آن را سزاوار شخصیت مثل او نداند؛ حال این نسبت به قاضی و مفتی و امام جماعت خیلی روشن است در مورد شاهد هم همین گونه است معذک امام فرموده لا بأس بشهادة کسی که اهل لعب با کبوتر است پس معلوم می‌شود مروت اعتبار ندارد.

**ثانیاً:** این جمله «إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقِ» ملاک این است که معروف به فسق نباشد معلوم می‌شود عمل منافی با مروت غیر از معصیت خداوند تبارک و تعالی است «إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقِ» یعنی اهل ارتکاب معصیت و نافرمانی الهی نباشد چون کسی فاسق است که با دستورات خداوند تبارک و تعالی مخالفت کند؛ می‌فرماید همین که این شخص به فسق معروف نباشد شهادتش

۱. وسائل، ج ۲۷، ص ۳۹۴، حدیث ۶.

مورد قبول است. اگر مروت در عدالت دخیل بود این جمله را امام فرمود. پس این روایت ظهور دارد در عدم اعتبار مروت بلکه صریح در این است که مروت در معنای عدالت معتبر نیست.

فرق این روایت هم با دو روایت قبلی در این است که در دو روایت قبلی به اطلاق کلمات امام ع اخذ شد ولی در این روایت دیگر بحث اطلاق نیست بلکه ظهور در عدم اعتبار دارد یا کالصریح در عدم اعتبار مروت است. پس دلیل سوم هم تمام است. ممکن است گفته شود که این جمله بیان طریق عدالت است. اگر ملاک این است که این شخص به عنوان فسق شناخته نشود یعنی در طریق احراز عدالت فقط عدم الفسق ملاک باشد و اجتناب از عمل منافی مروت دیگر لازم نبود به طریق اولی در حقیقت خود عدالت معتبر نیست. خلاصه اینکه اگر گفته شود «إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقٍ» به این معنی است که صرف اینکه کسی به عنوان فاسق شناخته نشود این به تنهایی برای احراز عدالت کافی است و این بیان ظهور دارد در اینکه این طریق معرفت عدالت است و مبین حقیقت عدالت نیست نمی‌توان از آن استفاده کرد که در خود عدالت اجتناب از عمل منافی مروت لازم است چون در بیان طریق عدالت فقط اجتناب از کبائر شرط شده و زائد بر آن اجتناب از عمل منافی مروت شرط نشده است امام فرموده "إِذَا كَانَ لَا يُعْرَفُ بِفِسْقٍ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلًا مَنَافِيًا لِّلْمَرْوَةِ" چون قطعاً کسی که مرتکب عمل منافی مروت شود لزوماً فاسق نیست. کسانی هم که مروت را معتبر می‌دانند قائل نیستند مرتکب منافی مروت فاسق می‌شود بلکه می‌گویند مرتکب منافی مروت دیگر نمی‌توان بر او آثار عدالت را مترتب کرد؛ پس قطعاً این جمله ظاهر و کالصریح فی عدم اعتبار المروءة فی الطریق. وقتی عمل منافی مروت مزاحم طریقت برای احراز عدالت نبود یا به عبارت دیگر وقتی اجتناب از عمل منافی مروت در طریق عدالت معتبر نبود، در خود عدالت به طریق اولی معتبر نیست.

#### تبصره:

بهرحال با توجه به این سه دلیل معلوم می‌شود مروت در معنای عدالت دخیل نیست فقط یک نکته لازم به ذکر است و آن اینکه درست است که گفته شد عمل منافی مروت مضر به عدالت نیست یعنی مرتکب عمل منافی مروت از عدالت ساقط نمی‌شود ولی امکان دارد این عمل از جهت دیگری به عدالت ضرر برساند یعنی ما که اعتبار مروت در عدالت را نفی کردیم این نفی مطلق نیست و یک تبصره‌ای در ذیل آن باید عرض کنیم:

گاهی از اوقات ممکن است یک عنوان محرمی بر عمل منافی مروت منطبق شود اگر یک عنوان محرمی بر این عمل منافی مروت منطبق شد، و آن حرام از صغائر بود با تکرار آن می‌تواند این عمل منافی مروت به عدالت آسیب برساند مثلاً: فرض کنید یک شخصی شأن و موقعیت و جایگاهی دارد و اهل اجتناب از کبائر هم هست حتی صغیره هم مرتکب نمی‌شود یعنی از معاصی مطلقاً اجتناب می‌کند اما خیلی رعایت جایگاه و شأن و منزلت خودش را نمی‌کند و در انظار مردم به گونه‌ای رفتار می‌کند که جایگاهش تنزل پیدا می‌کند؛ حال این رفتار با توجه به اینکه مروت در عدالت معتبر نیست لطمه‌ای به عدالت او نمی‌زند فی نفسه ولی محتمل است اینجا به خاطر یک عنوان دیگری مشکل پیدا شود و آن اینکه این شخص خودش را هتک می‌کند و هتک خویشتن مثل هتک دیگران حرام است (کسی حق ندارد دیگران را هتک کند و حرام می‌باشد) هتک نفس هم مانند هتک غیر حرام است حال اگر فرض کنیم این شخص یوماً فیوماً کارش این است و این عمل را انجام می‌دهد یعنی یک صغیره- ای را مرتباً مرتکب می‌شود و اصرار بر آن می‌کند این اصرار بر صغیره از کبائر است و موجب می‌شود به همین جهت از عدالت

ساقط شود. پس گاهی از اوقات عمل منافی مروت به اعتبار انطباق یک عنوان حرام در صورت تکرار می‌تواند مخل به عدالت باشد چون هتک خودش می‌کند و این هتک حرام است و این حرام را تکرار می‌کند پس در واقع گویا کبیره مرتکب می‌شود لذا از این جهت از عدالت ساقط می‌شود.

پس محصل بحث این شد که مروت در عدالت معتبر نیست؛ چون دلیلی بر اعتبار مروت در عدالت نداریم. آنچه در عدالت معتبر است خصوص اجتناب از کبیره است. عمل منافی مروت هم مضر به عدالت نیست مگر اینکه این عمل منافی مروت به واسطه انطباق عنوان محرم، خودش از جمله کبائر شود که آن وقت به عدالت آسیب می‌رساند.

### **جمع بندی مسئله بیست و هشتم:**

مسئله بیست و هشتم درباره معنای عدالت بود گفتیم درباره معنای عدالت چندین نظریه وجود دارد لکن حق همان است که مرحوم سید در عروه و امام در تحریر الوسیله فرمودند که عدالت عبارت است از: ملکه نفسانیه‌ی راسخه‌ای که موجب ملازمت بر تقوی و اتیان به واجبات و ترک محرّمات است همچنین مشخص شد اجتناب از صغائر در معنای عدالت معتبر نیست؛ مروت هم در تحقق وصف عدالت دخیل نیست البته اولی آن است شخص عادل از صغیره و از عمل منافی مروت اجتناب کند اما ارتکاب صغیره و ارتکاب عمل خلاف مروت موجب اخلال به عدالت نیست.

**بحث جلسه آینده:** بحث در مسئله بیست و نهم خواهد بود.

### **تذکر اخلاقی: پیوند با دوستان**

روایتی از امیرالمؤمنین علی ع درباره صدیق و دوست و رفیق وارد شده که پیوندهای دوستی را باید حفظ کرد: «لا تقطع صدیقاً و إن کفر». <sup>۱</sup> با صدیق و دوست قطع ارتباط و پیوند نداشته باش اگرچه کافر شود.

پیوندهای دوستی و محبت بین انسان‌ها بر اساس نیاز انسان به روابط اجتماعی و ارتباط و تعامل با دیگران شکل می‌گیرد البته این روابط تحت تأثیر عوامل مختلفی است انسان‌ها دوستی‌هایشان را با ملاک‌های مختلف تنظیم می‌کنند بعضی ملاک دوستی را جذب منفعت می‌دانند و بس؛ هر جا منفعتی باشد این دوستی‌ها و پیوندها برقرار است و به محض اینکه منافع کم شود یا از بین برود پیوندها هم بریده می‌شود بعضی در روابط و دوستی تا حدی پیش می‌روند که آسیب و ضرری به آنها نرسد بله اگر پیوندها بخواهد ضررهای دینی و خسارت‌های اخلاقی ایجاد کند، قطعاً نه تنها توصیه نمی‌شود بلکه باید پیوندها قطع شود یعنی فرض کنید دوستی که فاسد الاخلاق است و ارتباط با او باعث کشاندن انسان به سمت معصیت و دوری از خدا می‌شود قطعاً ادامه پیدا کردن آن به صلاح نیست یعنی حضرت هم که می‌فرماید «لا تقطع صدیقاً و إن کفر» قطعاً منظور ایشان این نیست که دوستی را قطع نکن ولو اینکه ارتباط با او موجب فساد اخلاق و فساد دین تو شود. بلکه منظور این است که ارتباط و دوستی -ها را باید حفظ کرد ولو اینکه او عقیده دیگری داشته باشد اما پایبند به مسائل اخلاقی است و به هیچ وجه در تلاش نیست که شما را از دینتان برگرداند. اساس دوستی‌ها آن قدر مهم است که اگر دوست به معنای واقعی پیدا شد به هر قیمتی باید او را حفظ کرد بریدن این پیوندها به هیچ وجه به صلاح نیست چه بسا کسی بتواند از این طریق تأثیر در عقیده و رفتار دوستش

۱. غرر الحکم، حدیث ۱۰۱۹۶.

بگذارد و جلوی انحراف را بگیرد و او در گرفتاری‌ها به او کمک کند. واقعاً این خیلی مهم است که ما به این امور توجه نداریم و به سرعت پیوند برقرار می‌کنیم و به سرعت پیوندها را قطع می‌کنیم. دوستی‌ها بر اساس معیارهای شرعی و منطقی و عقلی شکل نمی‌گیرد مانند کودکان که سریع دوست می‌شوند و بریدنشان هم خیلی زود است. این رفتارها از انسان‌های عاقل و بالغ زیبنده و سزاوار نیست. باید این پیوندهای دوستی را محکم نگه داشت و برایش ارزش قائل بود و واقعاً همان گونه که در بعضی روایات دیگر هم وارد شده یک دوست باید نسبت به دوست خودش بعضی از حقوق را رعایت کند. اینها وظایف سنگینی است که باید انسان سعی بر رعایت آنها داشته باشد. انشاءالله خداوند به ما کمک کند دوستان خوبی داشته باشیم و دوستان خوبمان را حفظ کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»